



تحلیل محتوای کیفی بخش تاریخ معاصر افغان در کتاب تاریخ صنف دوازدهم (باتاکید بر رویکر تغییر و اصلاح)

خاطره الیاسی^۱

رقیه فاضل^۲

چکیده

هدف از پژوهش حاضر تحلیل محتوای کتاب تاریخ صنف دوازدهم در مکاتب افغانستان از منظر نقش تاریخ در انتقال نوع رویکرد تغییر و اصلاح است. این پژوهش با روش تحلیلی و کیفی به تحلیل متن این کتاب در برنامه درسی آشکار و برنامه درسی پنهان پرداخته است. یافته ها نشان داد که کتاب تاریخ مورد بررسی در حال انتقال دیدگاه برونزا و وابسته نسبت به تغییر به شاگردان می‌باشد. این انتقال به دانش آموز گاه به طور ضمنی و گاهی صریح است.

کلید واژه ها: آموزش و پرورش، برنامه درسی، محتوا، تغییر، رویکردها،

برون زا، درون زا.

مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «ان الله لا یغیروا ما بقوم

۱ کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی yazahrh@gmail.com

۲ مدرس جامعه المصطفی العالمیه Rq. fazel@mail.um.ac.ir

حتی یغیرواما بانفسهم...»

(یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را بسوی بلا و نکبت و شکست و شقاوت تغییر نمی‌دهد تا آن‌که آنان آنچه را از صفات خوب و رفتار شایسته در وجودشان قرار دارد به زشتی‌های گناه تغییر دهند. (سوره رعد، آیه ۱۱)

نوع نگاه فرد در مورد تغییر سرنوشت خویش و این‌که آینده‌اش را تا چه اندازه به دستان خود می‌بیند و تا چه اندازه وابسته به دیگران بسیار اهمیت دارد.

نظام آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی مهم، طلایه دار تربیت فرد و رهنمون‌کننده وی در جهت قدم گذاشتن به فردا هست که با برنامه ریزی درسی آشکار و رسمی و جرج آن به عنوان محتوی در کتاب‌های درسی و انتقال آن به دانش‌آموزان زمینه رشد فکری و شناختی آنان را فراهم می‌نماید.

و از جمله عناصر اصلی در نظام آموزشی، برنامه درسی و چگونگی آن است. که خود ابزاری برای فراهم آوردن دانش، تجربه و مهارت؛ به منظور عرضه خدمات به جامعه شناخته شده است و به عنوان قلب این نظام نقش مهمی در تحقق اهداف این نهاد دارد و ترسیم‌کننده نقش‌ها و اهداف آن است (نیلی احمدآبادی و دیگران، ۱۳۸۹: ۵).

از این رو برنامه درسی در جهت اهداف عالی آموزشی نقش سازنده در تعالی و رشد جامعه و حل مسایل آن در حال و آینده دارد. پس باید پاسخ‌گوی شرایط و دغدغه‌های جامعه باشد. (فتحی، اجارگاه و شفیعی، ۱۳۸۶: ۶)

ضرورت پرداختن به کتاب تاریخ از میان سایر کتاب‌ها، از آنجایی فهم می‌گردد که محققان آنرا به مثابه عامل سازنده یک کشور معرفی می‌کنند که فهم تاریخ و اطلاع از گذشته مساوی است با جهت‌گیری مسیر آینده والا صرف یادگیری تاریخ ارزشی ندارد. در تحقیقی هدف غایی هر گونه روایت تاریخی را پیوند زدن بین

«رخداد» و «مخاطب» دانسته و دلیل پردازش کنش تاریخی را از آگاهی رسانی تا بر انگیزانندگی مخاطب دانسته است. (فیاض انوش، ۱۳۸۹: ۱۱۲)

لذا در این پژوهش نیز با انتخاب کتاب تاریخ کلاس دوازدهم به عنوان آخرین پایه تحصیلی قبل از ورود به دانشگاه که روایت های آن دربردارنده ی پیشرفت ها و تغییراتی در سطح کشور افغانستان بوده است به تحلیل رویکرد های تغییر و اصلاح می پردازد.

که مهمترین قسمت تحلیل را روایت تاریخی در تاریخ معاصر تشکیل می دهد. که مورخ به مثابه آفریننده تاریخ آنرا با انگیزه های ارزشی مختلف ثبت و پردازش نموده و با آوردن آن در متن مورد قبول در مکاتب دولتی رسمی، به انتقال آن ارزش ها به طور مستقیم یا ضمنی اقدام می کند آن نوع نگاه نسبت به گذشته و مخصوصا نگاه به آینده و در کل چگونگی دید دانش آموز به امکان تغییر درون زا یا متکی و برونزا بودن به دیگران در امر تغییر سرنوشت شان هست.

وزارت معارف و لایحه های نصاب تعلیمی از زمان تهیه سرفصل مذکور و غیر از آن از کتاب های درسی دیگر، تا کنون تغییراتی را در نوع تدوین کتاب ها آورده اند تا جایی که هر سال کتاب های جدید تدوین میشود و کتاب های قدیمی از اعتبار می افتند. براین اساس پرسش از اینکه در کتب مورد استفاده چه مطالب و پیام هایی در اختیار استفاده کننده می گذارند حائز اهمیت است.

در ساده ترین تعبیر تاریخ و نوع روایت آن با سه مولفه انگیزش، گزینش و پردازش فعالیتی است که نمیتوان آنرا فقط در صرف یادگیری متن آن در مدارس خلاصه کرد بلکه مراحل را که یک روایت تاریخی سپری می کند؛ با عنایت به کارکرد تربیتی تاثیرات ضمنی و پنهانی که از آن آموخته می شود، ارتباط ناگسستنی بین نوع بیان تاریخ و القاء ارزش ها دارد. از جملهی آنها نوع نگاه به تغییر و اصلاح پذیری جوامع را در روایت تاریخی می توان یافت. به تعبیر دیگر رویکرد استقلالی و درون زا نسبت به تغییر و رویکرد برون زا و استعماری نسبت به تغییر



بر پایه تصویر مطرح شده از روایت تاریخی در این کتاب بدست می‌آید. لذا معرفی انواع رویکرد های تغییر و قضاوت درباره مطلوبیت و ارزشمندی روایت تاریخی، که از سویی برای تدریس و آموختن درس مهمی مثل تاریخ روشنگری کند و از سویی معیار ها و ملاک های ارزش گذاری را در نقل تاریخ نشان دهد نیازمند بازنگری کتاب های موجود می باشد.

سوالات پژوهش

- ۱- متن روایت کتاب تاریخ کلاس دوازدهم در قسمت تاریخ معاصر حاکی از چه دیدگاهی نسبت به تغییر است؟
- ۲- برنامه درسی پنهان کتاب تاریخ کلاس دوازدهم چه دیدگاهی نسبت به تغییر و اصلاح را به دانش آموزان القا میکند؟

روش تحقیق

در این پژوهش با استفاده از روش تحلیل کیفی محتوی ؛ کتاب تاریخ کلاس دوازدهم و نوع روایت موجود در آن کتاب مخصوصا تاریخ معاصر مورد بررسی قرار گرفته است .

برای تحلیل این کتاب از چارچوب نظری ذکر شده استفاده شده و در جمع آوری داده ها دو ملاک مطرح بوده است: اول آنکه متن روایت تاریخی مورد مذاقه و تحلیل قرار بگیرد بدین لحاظ که از بین رویکرد های تغییر مطرح شده در این پژوهش دنبال معرفی و القاء کدام رویکرد می باشد و دوم آنکه برنامه درسی پنهان این کتاب نیز با توجه به تاثیر عمیقی که بر دانش آموزان می‌رساند، در حوزه نگاه نسبت به تغییر و آینده چه دیدگاهی را منتقل می‌نماید.

جامعه هدف این تحلیل روایت تاریخی و وقایع تاریخی معاصر افغانستان و نمونه هدف دروس کتاب تاریخ صنف دوازدهم می‌باشد. پیشینه نظری پژوهش طوری است که طبق نظر صاحب نظران برنامه درسی؛ برنامه درسی از چهار عنصر تشکیل شده است. که عبارتند از: هدف، محتوا، راهبرد ها و فعالیت های یاددهی و یادگیری و ارزشیابی.

در بخش کارآمدی کتاب‌های درسی و اینکه تا چه اندازه صلاحیت قرار گرفتن در برنامه درسی ملی را دارند یا نه؟ تاهنوز تحقیق جامعی صورت نگرفته است. مخصوصاً در ارتباط با تحلیل محتوا دروس مختلف که تا بحال به تحقیق پرداخته نشده است. اما در بخش توصیف وضعیت موجود آموزش و پرورش کشور اسلامی افغانستان و ضرورت بازنگری‌هایی در این زمینه تحقیقاتی انجام شده و به نتایجی دست یافته اند.

فهمی در تحقیقی با عنوان افغانستان، ضرورت بازنگری در نظام تعلیم و تربیت (معارف) به این نتایج رسیدند که تناسب بین محتوا درسی؛ شرایط فرهنگی و اجتماعی مردم و محصلان وجود ندارد. ناتوانی در پرورش قدرت تفکر و خلاقیت و نیز تشدید تعارضات فرهنگی، مذهبی و نژادی به جای تقویت وحدت ملی. (فهمی، ۱۳۸۵: ۲۴۰-۲۴۱)

عناصر مهم در برنامه ریزی آموزشی در یک نظام آموزشی

برنامه درسی مغفول: آن عده از برنامه و اهدافی که نه جزء برنامه آشکار قرار گرفته اند و نه آگاهانه حذف شده اند، بلکه به طور طبیعی و ناخواسته از حضور دانش آموز در مدرسه و مقابل او با این فضا کسب می‌شود. (هاشمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۷)

برنامه درسی پنهان: قسمتی از برنامه درسی که جزء اهداف قرار گرفته و آگانه از حذف شده است. به علت شرایط محیطی و فرهنگی دانش آموزان به مرور تحت تاثیر برنامه درسی پنهان مدرسه رویکرد خاصی نسبت به زندگی و نگرش خاصی نسبت به تحصیل و یادگیری پیدا می‌کنند. (هاشمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۹)

برنامه درسی آشکار: قسمتی از برنامه های قصد شده که از قبل جزء اهدافی که باید به آن دست یافت قرار گرفته اند.

محتوا: ماده اصلی برنامه درسی و هرآنچه باید آموخته شود. شامل دانش سازمان یافته، اندوخته شده اطلاعات، واقعیات، حقایق، اصول،



روش ها، مفاهیم، تعمیم ها، پدیده ها و مسایل مربوط همان ماده درسی. (عرفانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۷)

رویکرد های تغییر به لحاظ اهداف

رویکرد انقلابی

رویکرد اصلاحگرانه

رویکرد محاذ کارانه

نه محطاط اند و نه بد بین بلکه با شوق و بی محابا به استقبال تغییر می‌روند. اما لزوما خواستار صد در صد تغییرات نیستند لذا به سه نوع تقسیم می‌شوند: سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

اعتماد به عقلانیت افراد، تعهد به قول و قرار ها، خوش بین و قائل به رهایی از سنن دست و پاگیر هستند و امیدوار به ترقی و پیشرفت اند. حافظ وضع موجود هستند و از تغییرات در ساختار های موجود دفاع نمی‌کنند. (جلائی پور، ۱۳۸۷: ۳۶۷-۳۷۹)

استعمار و انواع آن: استعمار به معنی طلب آبادانی کردن و در اصطلاح حاکمیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گروهی از افراد خاص بر مردم مستضعف یا سرزمین های دیگر. (ولایتی، ۱۳۹۸: ۲۰۹)

استعمار فرانو

استعمار نو

استعمار کهن وستنی

عبور از حاکمان سیاسی و استعمار پایدار بدون اعتراض مردمی. طوری که نفوذ سیاسی، اقتصادی، علمی، مذهبی و اجتماعی کامل روی کشور ها داشته باشد. حضور در خط مشی های زندگی فردی و اجتماعی با شعار های دموکراسی و اصلاحات جهت چرخاندن سرمایه و پیشرفت به سود نظام امپریالیستی از طریق یکدست کردن ساختار معرفتی جهان می‌کوشد تفوق نظام سلطه یعنی یک در صد از مردم جهان را بر همه کشور ها اثبات کرده و به پیش می‌رود. (زرعای نژاد،

۱۳۹۰: ۳۰)

بعد از مواجهه استعمار با جنبش های آزادی و استقلال خواهی کشورهای مستعمره، آن کشورها را وارد فاز مدرنیته ساخته و رژیم هایی را به عنوان حامی این پروژه به حکومت رساندند که وابسته به غرب بودند. هجوم استعمار گران به کشور های ضعیف و اعمال حاکمیت قهری بر آنها و نیز غصب دارایی، تمدن و فرهنگ آن کشور های مستضعف. (زراعی نژاد، ۱۳۹۰: ۵۷-۱۴۱)

مراحل پژوهش تاریخی

۱- پردازش

۲- گزینش

۳- انگیزش

تاریخ نگار بعد از گزینش یک رویداد تاریخی بدنبال چرایی و بیان واضح سیر علی و معلولی آن واقعه هست ارتباط مستقیم با نوع دید و عنصر ارزشی مورخ می باشد. (زراعی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳۵)

انتخاب یک داده ی تاریخی از میان انبوهی از رویداد هایی موجود مرتبط با ساحت ارزشی روایتگر است. (زراعی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۵)

آن انگیزه و هدف مورخ برای ثبت و تبیین واقعه تاریخی البته مرتبط با ارزش ها و پیش فرض های او. (زراعی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۵)

جامعه هدف این تحلیل روایت تاریخی و وقایع تاریخی معاصر افغانستان و نمونه هدف دروس کتاب تاریخ صنف دوازدهم می باشد.

یافته ها

در این بخش به برخی از محوری ترین و کلیدی ترین اظهار نظر هایی پرداخته می شود که یا برای تایید مطرح شده اند یا جزء مضامین و نکات انتقادی به شمار می آیند و از نظر نگارنده به منزله عطف توجه و تاکید بیشتر در اتخاذ تصمیم های نهایی گروه مولفین نصاب تعلیمی مربوطه تلقی می شود. شایان ذکر است که عناوین مطرح شده در ذیل محور های اصلی سوال های پژوهش به شمار می آیند.

معرفی کتاب تاریخ صنف دوازدهم

این کتاب از چهار فصل تشکیل شده است که فصل اول آن شامل وقایع تاریخی زمان احمد شاه بابا و قبل از به حکومت رسیدن او تا تحلیل از جنبش های مشروطیت می شود. که بین سالهای ۱۵۰۲ و ۱۶۰۰ یعنی قرن ۱۶ تا سال ۱۹۰۹ م را در بر دارد. نیز در این فصل بحث از احیای مجدد افغانستان را سرفصل کلی قرار داده است. فصل دوم آن از زمان امان الله با سرفصل کلی از استرداد استقلال تا پایان نظام جمهوری یعنی بین سالهای ۱۹۱۹-۱۹۷۸ را در بر می گیرد که مباحث اصلاحات و تغییر رژیم از سلطنت به جمهوریت یعنی بیان تاریخ معاصر را در بر می گیرد. فصل سوم این کتاب از کشور های همجوار با افغانستان و تاریخ معاصر آن ها بحث نموده است از کشور هایی چون پاکستان، ایران، چین، تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان. فصل چهارم این کتاب رویداد های مهم جهان در قرن بیستم را بیان می دارد. رویداد های چون جنگ جهانی دوم، ضرورت تشکیل سازمان ملل متحد و زمینه های تبدیل جاپان به قدرت صنعتی، فروپاشی اتحاد شوروی سابق، استفاده از اطلس ساختار های سیاسی آلمان و بحث از شناخت ساختارهای سیاسی آلمان فدرال و فرانسه و انگلیس را در رویداد های مهم جهانی آورده است.

متن آشکار و برنامه درسی پنهان تاریخ معاصر

اصلاحات و ریفورم

اولین متنی که زیر مجموعه بحث از ریفورم و اصلاحات است مورد توجه است، مؤلف این کتاب می نویسد: «امیر شیر علی شخص روشنفکر و متجدد بوده موصوف بنیانگذار تمدن جدید در افغانستان می باشد معرفی تمدن جدید افغانستان همزمان با انقلاب صنعتی اروپا آغاز می گردد. امیر شیر علی خان با استفاده از رهنمایی های فلیسوف و دانشمند معروف افغانستان سید جمال الدین افغان اصلاحات را روی کار آورد.» (ص ۴۵)

در این متن بیان می دارد که امیر شیر علی خان بنیان گذار تمدن جدید در افغانستان می باشد در عین حال این تمدن ریشه

اش برمی گردد به انقلاب صنعتی اروپا. دریک طرف از تمدن جدیدو از پیشرفت متمدنانه صحبت می کند، که امیر شیر علی خان آنرا آورد. و در طرف دیگر ریشه این تمدن را در غرب و آغاز تمدن صنعتی اروپا می داند.

رویکرد غالب نسبت به تغییر همان رویکرد اصلاح گرا است و درضمن برونزا نیز می باشد.

دوره امانی از استرداد استقلال تا پایان نظام جمهوری ۱۹۱۹-۱۹۷۸

آنچه که از کلیت دسته بندی اهداف در (ص ۷۲) برمی آید در ظاهر نه تنها خوب که عالی جلوه می دهد. از تمرکز روی استقلال و دموکراسی گرفته تا تحلیل ماهیت سیاست های استعمار و درک عوامل تغییر سیاسی که همه و همه در صورت درک درست و بجا و مناسب می تواند دانش آموزان را رهنمایی خوب در مقابل جریان های سیاسی و تحولات منطقه ای باشد و فهم و درک ماهیت استعمار نیز نقطه گمشده درسیاست خارجی افغانستان می باشد که دراین قسمت بر آن تاکید شده است. ولی سوال اساسی اینجا است که آیا دانش آموزان را واقعا به درک این موضوعات و اهداف در متن اصلی کتاب می رساند یا خیر؟

اولین بحثی را که بیان نموده است تحت عنوان «نقش امان الله خان در استرداد استقلال و عقد معاهدات دولت امانیه با انگلیس ها که موجب به رسمیت شناختن استقلال افغانستان گردید» (ص ۷۳) این مطلب که به عنوان خلاصه درس هفدهم این کتاب آورده نشان می دهد که دولت امانیه از یک طرف استقلال خود را از کشور انگلیس و استعمار آنها گرفت و نجات داد و در تحت فرمان حاکمیت انگلیس بودن و طبق خواست انگلیس پیش رفتن را از بین برد. یعنی از آن به بعد کشور افغانستان یک کشور آزاد و در پیش برد امور کشوری خود وابسته به هیچ خواست و اراده و امر دیگری نخواهد

بود. این درحالی است که بلافاصله بعد از بیان این مطلب تاکید می‌کند که عقد معاهداتی را با کشور انگلیس بست تا انگلیس او را به رسمیت بشناسد و استقلالش را بپذیرد؛ به طور آشکار وابستگی را به نمایش می‌گذارد و آنرا درحاله ای از کلمات پنهان می‌کند، این درحالی است که دولت امانی استقلال را ظاهراً بدست آورده است؛ خود این مطلب نشان‌گر اینست که نه دولت امانی اصالت و ماهیت استعمار را شناخته و نه مولف و راوی این بخش از تاریخ را. طوری که از تاکیدات و گزینش و پردازش روایت تاریخی بر می‌آید. اهداف و برنامه های امان الله را برای حکومت اینگونه مطرح می‌کند که: «امیر امان الله خان درسیاست خارجی خواهان استقلال کشور از بیگانگان و حفظ تمامیت ارضی بود. او در اجتماع بزرگ مردم کابل و قشون ساکن در پایتخت که در میدان مرادخانی حاضر بودند، سوار بر اسب بدون محافظ و سپاه در بین جمعیت داخل شد. درحالیکه شمشیر برهنه درکمر آویخته بود نطق مشهور تاریخی خود را ایراد نمود. دراین نطق درمورد مسایل مساوات، برادری و برابری، آزادی ملت و تأمین عدالت و صداقت دولت جدید را مطرح ساخت. در اثنای ایراد بیانیه صدای شادی و تهنیت از جمعیت حاضر در میدان برخاست و به این صورت دولت جدیدی به میان آمد که در ظرف ده روز از طرف مردم کشور مورد حمایت قرار گرفت.» (ص ۷۴)

در این جا آنچه از امان الله ذکر می‌کند تمام آرزو و آمال یک کشور می‌باشد که در صورت تحقق واقعی آن باید مدیون زحمات و تلاش های آن کسی که زمینه آزادی را فراهم کرده بود.

اما در ادامه معلوم می‌شود که منظور از رسیدن به همه این نتایج البته با یکسری شروطی است.

«شاه امان الله از استقلال افغانستان به دولت انگلیس اطلاع داد، چون دولت بریتانیا جاضر نبود از نفوذ استعماری خویش صرفنظر کند و استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، در جواب نامه فقط تسلیت نامه ای مبنی بر فوت پدرش فرستاد و از استقلال هیچ تذکری بعمل

نیاورد» (ص ۷۵)

تلاش امان الله را برای استرداد استقلال طوری بیان می‌کند که از طرفی انگلیس و استعمار را متجاوز معرفی نموده و از طرفی سیطره و هیمنه آن را خیلی بزرگ جلوه می‌دهد تا جایی که می‌گوید انگلیس در جواب نامه امان الله مبنی بر اعلام استقلال فقط تسلیت گفت فوت پدر امان الله را و از استقلال افغانستان چیزی نگفت.

و نیز شاهد این مطلب اینست که بیان می‌دارد که: «در مذاکراتی مثل راوپلندی ۱۸ اگست ۱۹۱۹ و مونسوری ۱۹۲۰» (ص ۷۵) هیئت‌هایی از جانب افغانستان برای اینکه انگلیس حداقل لفظاً بپذیرد که ما استقلال گرفته‌ایم، فرستاده شد و بیان می‌دارد که افغانی‌ها خواهان حقوق مساوی با انگلیس‌ها بودند در نوع بیان و پردازش موضوع از سوی راوی آنچه با اندک توجه به دست می‌آید اینست که استقلال ما بسته به پذیریش از سوی دیگران بوده است باز هم استقلال بما هو استقلال را معرفی نمی‌کند به دانش آموزان».

از طرفی در پایان این درس می‌گوید «ایجاد دولت مستقل افغانستان در عرصه ای سیاست خارجی ضربه ای مرگباری به مواضع استعماری انگلیس در شرق میانه و شرق نزدیک وارد کرد و در روند مبارزه تاریخی ضد استعماری در آسیا تاثیرات عمیق وارد نمود.» (ص ۷۶) بیان این مطلب در کتاب نشانگر اینست که اولاً نویسنده انگلیس و استعمار را با ماهیت کاملش به دانش آموزان معرفی نکرده و طوری بیان می‌کند که انگلیس دیگر از سیاست استعماری و تجاوز کارانه ای خود دست برداشت و با همین اقسام به همه تلاش‌های چندین صد ساله اش پشت پا زده و نیز پایش را از کشور های شرق میانه کوتاه کرد یعنی مفهوم استعمار را در همین جا خاتمه یافته فرض می‌کند و از این فرض است که بحث‌های بعدی این روایت آنطور که باید باشد پیش نمی‌رود در بحث از تغییرات و تحولات نگاه التقاطی را پیش میبرد.

در اخیر درس هجدهم می‌گوید که: «همزمان با درخواست





متارکه و آتش بس در سوم ماه جون از طرف انگلیس و بر قراری آتش بس روند دیپلماتیک پذیرفتن استقلال افغانستان آغاز گردید» (ص ۸۰)

این بیان نشان می‌دهد که نگارنده تاکید دارد که باید انگلیس استقلال را می‌پذیرفت در غیر اینصورت استقلال نداشتیم حتی اگر قوای آنها شکست خورده بود یا آتش بس صورت گرفته بود باز هم باید استعمار انگلیس افغانستان را بعنوان دولت مستقل اعلان می‌کرد تا آنوقت ما به استقلال واقعی دست می‌افتیم.

در بخشی از درس نوزدهم تاکید براین دارد که: امان الله اصلاحاتی را در دو مرحله در کشور آورد و مردم هم که خواهان این پیشرفت بودند حمایت کردند. پیشرفت‌ها و اصلاحات را اینگونه بیان کرده و نام می‌آورد «داشتن شهرها، قصرها، عمارات و تفریحگاهها، فابریکات، مردم آراسته با تمدن و فرهنگ جدید» (ص ۸۱)

اینجا صراحتاً بیان می‌کند که مردم افغانستان از این پیشرفت‌ها و از این تمدن و فرهنگ خالی بودند و لازم بود که در مقیاس سایر کشورها و ملت‌ها افغانستان و مردم آن نیز از این فرهنگ و تمدن بهره مند شوند. یعنی ما باید فرهنگ و تمدن را دریافت کنیم تا پیشرفته شده و رشد کنیم نه اینکه فرهنگ و تمدن داشته باشند.

در دوره اصلاحات در کنار بیان انواع اصلاحات که انجام گرفته راوی کتاب بیان می‌دارد که: «قرار دادهای با فابریکه‌ها و شرکت‌های فرانسوی و جرمنی بسته شده و اعزام محصل به کشور روسیه صورت گرفته است و انواع توپ‌های دفاعی، هوای و موتورهای زره پوش و ماشین‌های اکسری وارد کابل شد» (ص ۸۲-۸۳) این تأکیدات نشان می‌دهد که افغانستان با تکیه بر کشورهای دیگر این اصلاحات را در کشور ایجاد کرد نگاه صرف به دیگران و نیاوردن حداقل یک مورد از روایت تاریخی مستقلانه و ملی این‌را نشان می‌دهد.

در خلاصه مطلب این درس آورده است که: به مطالب چون «ضرورت سفر شاه به اروپا، دست آوردهای سفر و عکس العمل ها در رابطه با این سفر» (۵۸) بحث خواهد شد.

از قبل بیان می‌کند که این سفر ضرورت داشت، دست آورد داشت و مردم و عکس العمل آنها مهم بود.

همیشه باید به دست آوردها و وارد کردن پیشرفت و خوبی ها از آن سوی مرز چشم داشت داشته باشیم.

راوی علت سفر شاه را به اروپا اینگونه تحلیل می‌کند که «بین مجلس عالی وزراء و شاه توافق شد که افغانستان با کمبود سامان آلات و وسائل پیشرفته و مترقی و عصری کردن خود مبتلا است باید هیئت بر کشورهای دیگر سفر کند و آنها را تهیه نموده و با خود بیاورد». (ص ۸۵)

در این بیان و نوع نقل تاریخی سرحا بیان می‌شود که پیشرفت، درونی نیست. باید از بیرون و از خارج وارد شود. پیشرفت چیزی نیست که ذات تو آن را بوجود بیاورد بلکه دیگران آن را بدست آورده و تو به عنوان یک فقیر باید از آنها تقاضا کنی که تو را هم مستفید سازند از آنهمه علم و فن.

اینگونه بود که سفر امان الله به غرب شروع شد. در حالیکه جا داشت تبیین می‌کرد که نه ورود این سامان آلات مارا به پیشرفت و مخصوصا استقلال می‌رساند و نه اعزام محصلین به دانشگاههای شوروی و فرانسه و ترکیه تا زمانیکه این پیشرفت ها از متن جامعه و در دل مردم بوجود بیاید و این خود مردم هستند که با تلاش و کار باید وسائل را تهیه نمایند، بسازند و خود مولد پیشرفت باشند نه وابسته و متکی همیشگی به دیگران.

باید خاطر نشان کرد که درست است که امروز یکی دو عدد طیاره وارد شده و ما میدان هوایی مان بدون تلاش خودمان طیاره دار شده ولی باید علم و قدرت درونی طیاره سازی و خودکفای را بدست آورد تا کشور مستقل و پیشرفته محسوب شد. گذشته از اینکه پیشرفت را

تنها چیزی می‌داند که سایر ملت‌ها به آن دست یافته‌اند. در سفر شاه به ایتالیا می‌گوید که «پادشاه ایتالیا در نطق خود کارهای خستگی‌ناپذیر شاه را توصیف و تمجید کرد.» (ص ۸۶)

این بیان نیز نشان می‌دهد که آنوقت که ما در نزد سایر کشورها مورد تحسین و تمجید قرار بگیریم بزرگترین افتخار را کسب کرده ایم و این است آن نقطه آمال و تلاش ما و باید اینگونه بود. خود این مطلب نشان می‌دهد که از خودت چیزی نداری یعنی کلا خود و هویت و شخصیت فرد افغانستانی را به دست فراموشی سپرده و آنچه که مهم است اینست که ریس جمهور (شاه) ایتالیا یا سائر کشورهای اروپای نظر حسن‌شان را بدست بیاوری چراکه آنها هستند که تو را به رسمیت می‌شناسد تا وجود و حضورت در جهان ثابت شود این نهایت وابستگی و حقارت را می‌رساند یعنی شاه کشور ما را کشور دیگری تحسین کند آنوقت ما به پیشرفت رسیده ایم و جایگاهی در دنیا کسب کرده ایم.

این بیان دیدگاه غالب نسبت به تغییر یعنی نگاه اصلاح‌گرا و برونزا را به شاگردان منتقل می‌کند که کاملاً دید وابسته است.

«بعد از ایتالیا بیان می‌کند که شاه به سمت فرانسه رفت و همچنان مورد استقبال قرار گرفت و نیز پیرامون خریداری طیارات و تفنگ و مهمات و پذیرفته شدن طلاب افغانی جهت فرا گرفتن تحصیل به فرانسه و اعزام معلمین لایق به مکتب استقلال کابل و ادامه همکاری در قسمت حفریات باستان‌شناسی و سائر ضرورت‌های علمی و تخنیکی توافق صورت گرفت و از دولت فرانسه تقاضا گردید تا یک موزیم در کابل به سلیقه فرانسوی اعمار و تأسیس گردد» (ص ۸۶)

از تحلیل این بیان و نقل تاریخ بدست می‌آید که نویسنده پذیرفته است که باید علم و معلم لایق از خارج وارد شود باید سلاح و پیاره و تکنولوژی را از دیگران بگیریم و کوچکترین اشاره‌ای به غیر این راه نشده است این تنها و بهترین راه رسیدن ما به انکشاف و پیشرفت است آنها اگر همکاری نکنند نه مکتبی خواهیم داشت و نه علمی.

از همه مهمتر این است که ضرورت های علمی را آنها بدست آورده اند تلاش کردند و ما استفاده کننده اش هستیم.

گزینش تاریخی در اینجا ختم نمی‌شود بلکه بازم با تاکید از افتخارات شاه بیان می‌کند که در سفر فرانسه آن را حاصل کرد و آن اینکه شاروال پاریس در مورد او چنین اظهار نمود: «تحفه قابل شأن شما را نداریم که تقدیم کنیم لذا شهر پاریس را در خدمتان تقدیم می‌کنیم» و دیگر اینکه چپرکت خوابگاه ناپلئون را جهت استراحت شاه امان الله خان گذاشته اند.» (ص ۸۶)

نقل و گزینش چنین روایتی از تاریخ و تاکید مضاعف بر آن از سوی نگارنده کتاب نشان می‌دهد که آنچه برای شاگرد کلاس دوازدهم بعنوان هدف از پیشرفت ترسیم می‌کند اینست که افتخار برای افغانستان کسب نماید و آن هم از جنس افتخارات امان الله چی فضیلت و افتخار آفرینی از این بالاتر که یک شب روی تخت ناپلئون بناپارت بخوابد یعنی پیشرفت و تغییر تا این حد متمدنانه.

در این نقل آنقدر سطح هویت و شخصیت افغانستانی را پایین می‌آورد که تنها چپرکت ناپلئون اینقدر ارزشمند معرفی می‌گردد و حتی گزینش این بخش بعنوان اوج ضرورت سفر و دست آورد آن به اروپا نشان دهنده وابستگی به غرب و نشناختن استعمار نو و فرانو است چه برسد به شناخت ماهیت سیاست های بعدی آن.

ادامه سفر امان الله را اینگونه معرفی و بیان می‌کند که: «در آلمان از او پذیرای شد و نیز از دهمین سالگرد استقلال افغانستان تجلیل به عمل آمد و یک فروند طیاره هدیه داده شد.» (۸۶-۸۷)

بیان این صحنه نیز بر آنچه از قبل گفته شد اضافه شده که بیانگر آنست که همه کشورهای اروپای پیشرفته بوده اند و اما در آن زمان ما نیازمند یک هدیه کوچک مثل طیاره بودیم.

این آن تاثیر و هدف و مفکوره ضمنی و پنهانی محتوای این درس است که بطور غیر مستقیم به شاگرد منتقل می‌شود و مهمتر از همه اینجاست که این سفر یک پس از دیگری با انبوهی از اطلاعات آنقدر

روی خواننده و شاگرد هموار می‌شود که حتی فرصت فکر کردن به نوع و کیفیت این دستاوردها را از او می‌گیرد و فقط تاکید بر دستاورد دارد و تحلیل این دستاوردها و نوع آن پوشیده می‌ماند.

و تنها بحثی که پیش می‌رود افتخار آفرینی امان الله است ولی چگونگی این افتخار مورد مذاقه قرار نمی‌گیرد و حتی سوال و جای بحث در ذهن خواننده نمی‌ماند.

مهمترین قسمت سفر امان الله به انگلیس را اینگونه گزینش و پردازش می‌کند که: «امان الله مورد استقبال انگلیس یعنی استعمار قرار گرفته و از دانشگاه آکسفورد و قوای هوای انگلیس دیدن نمود و از طرف دانشگاه مدرک دکترای حقوق افتخاری دریافت کرد.» (ص ۸۷) در مورد سفر امان الله به روسیه شوروی آنچه که مهم بوده و در اینجا به آن اشاره کرده است این موضوع است که: «امان الله تنها قهرمان افغانستان بود که در روسیه به گرمی استقبال شد و در نتیجه‌ی آن سفر معاهدات اقتصادی فرهنگی و سیاسی امضاء شد.» (ص ۸۷) وقتی قهرمانی افغانی را به این می‌داند که کشور شوروی او را پذیرایی کند یعنی رویکرد غالب تغییر در این درس برون زا و استعماری است. و همچنان آن هیمنه ای کشور های مثل انگلیس و شوروی را و ضعف و ناتوانی افغانستانی را در مقابل قدرت روز افزون منطقه اثبات می‌کند.

وقتی حرف از معاهده می‌زند بر علاوه تفاهم و همدیگر پذیری معنای شگرف دیگری هم دارد و مخصوصا در زمان حاضر و آن اینکه قرارداد برای یکسری داد و ستد و واردات و صادرات هست یعنی آنها چیزی برای استفاده کردن ساخته اند ما میتوانیم مصرف کننده ای خوبی برای پیشرفت های جهانی باشیم حتی فرهنگ.

از پیامد های خوب این سفر اعلام همکاری سایر کشور ها برای مترقی کردن افغانستان را نام می‌برد یعنی ترقی، پیشرفت و عصری شدن افغانستان جزء با همکاری و معاهدات خارجی امکان ندارد و نداشت.





دراخیر ذکر این نکته لازم است که قبل از استرداد استقلال که استعمار کهن در عرصه بین الملل در حال گسترش بود و امان الله با رویکار آمدن به سمت آن هجوم برده و به پیشروی آن خاتمه داد. اما در این روایت، استعمار حقیقی که به عنوان یک مکتب همیشه در حال به استضعاف کشانیدن جهانیان است را معرفی نتوانسته و با پوشاندن ماهیت آن با عناوین مختلف استعمار را در همین جا خاتمه یافته فرض نموده است. و این گونه است که با مشکلات مطرح شده در این کتاب درام استعمار نو و فرا نو افتاده است نگاه غالب که می‌پردازد و منتقل می‌کند همان نگاه استعماری و خارجی است نسبت به تغییر یعنی وابستگی و عدم خود کفایی، نداشتن هویت و شخصیت مستقل بلکه متکی. و نیز در کل روایت اش هم روایت اصلاحگرا اما ماملا استعماری و برونزا است.

درس بیست و یکم: عکس العمل ها در برابر اصلاحات

آنچه از دلایل سقوط دولت امانی بحث می‌کند بغاوت‌هایی از شرق و شمال را پرداخته و در کنارش نامی هم از استعمار انگلیس برده، حال آنکه جا داشت با شواهد تاریخی مستدل به این کار می‌پرداخت و حکومت به آن خوبی و اصلاحات را که تعریف کرده بود به این سادگی و دلایل ساده ختم شده فرض نمی‌کرد. آن حکومتی که بیان می‌کند بعد از آمدن از اروپا شوق به پیشرفت در آن زیاد شده بود.

«زمانی که امان الله خان از سفر اروپایی بازگشت علاقه اش به اصلاحات و ترقیات بیشتر شد و به پروسه اصلاحات و ریفورم دچار شتابزدگی بیشتر شد.» (ص ۹۱)

تحلیلی روی چرایی رفتن امان الله به سمت اروپا خود بحث جداگانه می‌خواهد که از آن طریق می‌توان به ماهیت سیاست افغانیان نیز دست بیابیم.

«چون که محمد نادرخان در یک وقت بسیار حساس زمام امور افغانستان را در دست گرفت. سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۰م سالهای بحران اقتصادی بود و شرکت های عظیم در تمام اروپا، آسیا و حتی امریکا با رکود مواجه شدند. یک فقر خطرناک دامنگیر جهان گردید. این وضع که مولود عواقب و پیامدهای جنگ جهانی اول بود در هر طرف تباهی را منتشر و افغانستان نیز به صورت غیر مستقیم در بین بحران دست و پنجه می زد، علاوه بر آن آفت دیگری (جنگ های داخلی) بود اقتصاد افغانستان ضعیف شده و خزانه کابل چور و چپاول گردیده بود» (ص ۹۹)

دید استعماری و برون زای نسبت به تغییر را کاملا در این بحث به پیش می برد و تا اینجا که اینجا هست هیچ اسمی از فعالیت های رو به جلو و پیشرفت محور، داخلی برده نشده چه از لحاظ اقتصاد و یا علم. اگر انکشافی هم صورت گرفته بر اثر توجه زیاد محمد نادر شاه و محمد هاشم خان بود.

وقتی سخن از جنگ جهانی اول در این دوران به میان می آورد که کاملا دید وابسته و برونزا را تقویت نموده و بیان می دارد که سال بحران اقتصادی و خطر بسیار بزرگ افغانستان را تهدید کرد این یعنی در بین سالهای که غرب و اروپا به صلح و امنیت به سر می برد در حال پخش اصلاحات به سمت کشورهای دیگر مخصوصا افغانستان بود و در حال حاضر نیز از همین مسیر فقر و رکود باید وارد شود که با این پاراگراف به آن تاکید می شود.

درس بیست و چهارم: سلطنت محمد ظاهر شاه

آنچه که از ملت و مردم در داخل افغانستان در این بخش ذکر می کنند تنها در اصل به قدرت رسیدن وی است که می گوید تمام مردم و ملت با وی بیعت نمود اما بخشی عظیمی از بحث را اختصاص داده است به جنگ جهانی دوم که در این زمان به وقوع پیوست مخالف بحث در این مورد نیستیم اما آن چه که کم بحث



شده و کم گذاشته شده اسم مردم و آنچه انجام دادند هیچ ذکری از فعالیت ها و تلاش های داخلی به عمل نیامده است.

در همان زمان با گزینشی قسمتی از تاریخ را مورد غور و بررسی قرار می‌دهد که بیان می‌کند که چند تن از کارمندان روی بعضی از پروژه‌های افغانستان در حال کار بودند آلمان و فرانسه نگران شده و درخواست خروج آنها را داده بود و افغانستان هم با کمال عزت آنها را از افغانستان خارج نمود یعنی قحطی کنش تاریخی بوده است که نویسنده بیان این بخش از تاریخ را به عنوان مهمترین بحث خود ماندگار می‌کند خود این بحث نشان‌گر رویکرد محوری نویسنده نسبت به تغییر برون‌زا و استعماری است.

«اعلام بی طرفی از جانب ظاهر شاه باعث شد که بحران دنیا کمتر به افغانستان لطمه بزند و باز بیان می‌دارد که جنگ جهانی دوم بر اقتصاد افغانستان تاثیر منفی گذاشته بود.» (ص ۱۰۳)

درس بیست و پنجم : اولین پلان پنج ساله

در این درس آنچه که قابل پرداختن است مساله اینست که در یک پاراگراف بیان شده است آن اینست که: «محمد داوود خان می‌خواست که افغانستان از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک کشور متکی به خود باشد و مطابق یک پلان منظم اقتصادی مراحل رشد خود را آغاز نماید.» (ص ۱۰۵)

این بخش های بعدی که در رابطه به انکشاف اقتصادی همچون کارهای زیر بنایی اعمار سرک ها و برق ها و... اولین مطلبی است که در رابطه با تغییر و پیشرفت درونزا مطرح می‌شود و خیلی هم قالب بندی شده و اساسی بیان می‌گردد که همه این کارهای اعماری را محمد داوود خان که خیلی مترقی بود پشت سرهم پیش برد و به رشد افغانستان منجر شد.

«محمد داوود خان کابینه خویش را از اشخاص تحصیل کرده و دانشمند تشکیل کرده و در سیاست خارجی بیطرفی فعال و مثبت



را اختیار نمود که پایه آن براساس منافع ملی و قضاوت آزاد مردم افغانستان استوار بود و این امر سبب شد که کشور های جهان حاضر به دادن کمک های بلا قید و شرط به افغانستان گردند. یکی از کارهای برجسته در این دوره حفظ موازنه سیاست بین ابر قدرت ها (ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی) بود که بدرستی صورت گرفت.» (ص ۱۰۵)

در تعریف عملکرد دولت بازگو کردن این مطلب نشان می دهد که دو ابر قدرت جهانی غرب و شرق همچنان باقی است و ما درارتباط با این دو قدرت نباید کاری نماییم که به مزاج آنها بر بخورد لذا باز هم در قید این چنین قدرت ها بسر می بریم دیگر نه شرقی و نه غربی نیست بلکه هم شرقی و هم غربی است.

پلان انکشافی اول را باز هم اگر با همه بایدها و نبایدهایش معرفی می نمود خیلی بحث جریان ساز و خوبی می شد برای اینکه در دست دولت مداران امروزی و افراد دغدغه مند افغانستان قرار می گرفت تا فهم چگونگی پیشرفت رو به رشد و اصلی رادکر می کردند اما باز هم شبیه قضیه استرداد استقلال توسط امان الله ماهیت و اصالت و حقیقت انکشاف خودی و اقتصاد متکی به خود را وابسته کرده است به جلب توجه کشورهای خارجی و کمک های بی قید و شرطی که از طرف آنها برای پیشبرد پروژه انکشافی افغانستان گسیل داده شده که عین همان روایت برون زا ولی خیلی دقیق بیان شده است که در ذهن دانش آموز نقش می بندد.

دهه دموکراسی

آنچه که در این درس به نظر می رسد اینست که جریان های سیاسی را طبق قانون علت و معلول پیش نمی برد و به جایی ربط نمی دهد تا در تحلیل درست آن یک دیدگاه جامعی را نسبت به وقایع به دانش آموزان منتقل نماید بلکه پراکنده و پشت سرهم مسائل را درهم ذکر نموده و با دید صفر و صدی که دارد وقایع

را بیان می‌نماید که می‌توان گفت که وقایع را با صفت‌هایی که خود نویسنده به آن می‌دهد و قضاوت می‌کند در اختیار خواننده قرار می‌دهد و طوری بیان می‌کند که الا و لابد این کار خوب است و این کار اشتباه هیچ فرصتی را برای تفکر یا استدلال و تحلیل مسایل که منجر به قضاوت شود در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد یعنی در ذکر از الم‌ها و اتفاقاتی که افتاده است؛ صفاتی مثل مترقی‌ترین جریان و یا از مخالفت‌ها را به نام بغاوت نام می‌برد که خواننده بعد از خواندن و مواجهه شدن با آن خود را در اختیار نویسنده و در بند افکار و نظریات مولف می‌بیند که از خود نظر و دیدگاهی ندارد. درحالی‌که این قضیه کاملاً با هدف اصلی وجود درسی همچون تاریخ در برنامه درسی ناسازگار است که افراد با خواندن این مسائل در فکر باید بروند و خودشان به قضاوت و ارزش‌گذاری بپردازند و قدم‌های بعدی عبرت‌گیری است که در عمل باید پیاده شود که مردم این زمان دوباره کارهای اسلاف‌شان را تکرار نکنند و از یک سوراخ دوبار گزیده نشوند. مسائلی همچون استرداد استقلال توسط امان‌الله رادر دودرس و نهایتاً در پنج صفحه خلاصه کرده و از آنچه مهم بود تنها اسمی آورده شده و همین‌طور مسائل دیگری چون انکشاف و حال در این درس دموکراسی و توشیح قانون اساسی و وجود احزاب مختلف سیاسی با عمل آزادانه سیاسی‌شان را تحلیلی ننموده و چرایی حضور و وجود احزاب را نیز مقابله برخی از افراد در سطح کشور با قانون اساسی جدید و یا استقبال‌شان را توضیحی نداده است چون از موارد شماره‌های قانون اساسی و آن قانون سرتاسری کشور فقط اسمی آورده آنهم با این عبارت دهه دموکراسی و قانون اساسی اینکه چه بوده و چه در پی داشته هیچ عنوانی نشده است.

درس بیست و هشتم: کودتای بیست و شش سرطان

آنچه از دموکراسی در این جا بیان می‌کند اینست که حکومت‌های بیگانه قبلی دعوای دموکراسی داشتند ولی در حقیقت خصلت انارشی



بر آنها غالب بود. این تنها تعریفی از دموکراسی است که بین اینهمه دموکراسی و... از آن یاد می‌کند تعریف به متضاد طوری از حکومت‌ها تقدیر و تقبیح به عمل می‌آورد که دلیل وسند ارزش گذاری اش فقط روی کار آمدن حکومت و از بین رفتن دولت شان هست و هیچ سندی دیگری را برای اعلان انارشی بودن یا مدعی طرفداری از دموکراسی بودن حکومت‌ها اعلان نمی‌دارد.

از سجایای داوود خان حرف می‌زند که او فرد بسیار پاک و از سجایای اخلاقی عالی برخوردار بود شیفته ای آبادانی وطن بود. این تنها جایی است که از وطن که کلمه مناسب برای هویت سازی و استقلال بشمار می‌رود ذکر نموده است.

در سایر جاها وقتی از افغانستان حرف می‌زند چیزی از خود و درون این مرز و بوم نمی‌گوید و تعریف و آگاهی روشنی از وضعیت همه جانبه وطن ارائه نمی‌دهد.

به نظر می‌رسد هر آنچه هست در طول قرن بیستم افغانستان یعنی حکومت‌ها و فعالیت‌های سیاسی و جنگ جهانی اول و دوم و انگلیس و اروپا و آمریکا هست و از مسائل افغانستان در کنار مسائل جهانی مخصوصا آمریکا به طور ضمنی یادآوری می‌شود. آنچه از خط مشی داوود خان بیان می‌دارد مسائل زیر است:

کشور علاقمند به صلح (یعنی صلح ندارد و نداشته است و مثلی اینکه توانایی هم ندارد) و عضویت در کشور های غیر منسلک و همچنان حمایت از منشور سازمان ملل متحد بود.

این بخش نشان می‌دهد که با گزینش این بیان از تاریخ و طرز بیان مولف این کتاب وابسته و باز هم نظر و دیدش نسبت به غرب پابرجاست و از آمریکا و استعمار حرفی نمی‌زند.

کارهای انکشافی در عرصه اجتماع و اقتصاد انجام شد که نشان دهنده آنست که فعالیت‌های رو به رشد و درون زا نسبت به نوع روکرد تغییر است که نگاه به پیشرفت مسائل محوری است و تنها مثالی را که بیان می‌دارد کار روی اراضی است.

نتیجه فصل

در این بخش بعد از آنکه از وضعیت تغییر و پیشرفت‌های دوره رنسانس غرب صحبت می‌کند بسیار با کلمات تقدیر کننده و ارزشمند از آن یادآوری می‌کند قبل از آنکه از ماهیت و مبانی فکری آن اتفاق حرف بزند تا جایی که بیان می‌دارد که نظیر این سر و صدا را تا آن زمان بشریت به خود ندیده بود و بعد از آن هم. و از تشدید رقابت‌ها روی سرمایه و کسب منابع به طور عجیب حرف می‌زند.

اینگونه بیان می‌دارد که «گرچه جهان قرن بیستم خیلی متشنج و بی ثبات بود ولی رقابت‌های پی هم نقش بزرگ خود را در راستای دگرگونی چهره زندگی بشر ایفا نمود و سبب پیشرفت‌ها گردید. اما این پیشرفت‌ها و دستاوردها جنبه همگانی نداشت و برخی بزرگی از بشریت به خصوص در قاره‌های آفریقا و آسیا از مزایای آن بی‌بهره ماندند در جمله این جوامع یکی هم افغانستان بود که در نهایت قهقرا واقع شد. و از نگاه وسایل و امکانات تمدن جدید نسبتا بی بهره ماند. عامل عمده عقب ماندگی افغانستان در آن بود که این کشور طی قرن بیستم به حیث نقطه تقاطع استراتژیستیک قدرت‌های منطقه قرار گرفت و در نتیجه رقابت‌های بین المللی نهایت آسیب و صدمه دید.» (ص ۱۱۶)

اینطور نتیجه گیری از حادثه رنسانس و قراردادن افغانستان در یک سمت با عنوان کشور به قهقراء رفته و کشور های دیگر مخصوصا اروپایی را با عنوان قدرت‌های بزرگ جایگاهی را برای افغانستان به تصویر می‌کشد که چند نتیجه را در پی دارد:

کوله باری از یاس و ناامیدی را برای مردم افغانستان به ارمغان می‌آورد که بر علاوه اینکه پیشرفت را آن چیزی می‌داند که غرب با واقعه رنسانس به آن رسیدند و هر آنچه آنها را متریقی نموده است صد درصد ما را هم متریقی می‌سازد که اگر به آن جهت حرکت نکنیم به

تحقیق که به قهقراء رفته ایم و نیز اینکه یکسری حوادث در منطقه را عامل جدی می‌داند برای به قهقراء رفتن ما که خود اسناد دهی عدم پیشرفت نشان‌گر نگاه به تغییر برونی و استعماری است و از طرفی راه رفتن به سمت پیشرفت و رشد را آن قدر دور و سخت معرفی می‌کند که این دو عامل یعنی به قهقراء رفتن و دور بودن مسیر پیشرفت را آنقدر تاکید می‌کند مثل اینکه دیگر نمی‌شود تغییر کرد مگر اینکه معجزه ای بشود و آنهایی که صاحبان این پیشرفت هستند از باب تفضل به ما بیخشند. با این بحث پیشرفت را برای دانش آموز غیر قابل دسترس معرفی می‌نماید. و باز هم بی بهره‌گی افغانستان از وسائل و امکانات تمدن جدید را گوشزد می‌کند.

اما با بیانی علت این به انزوا رفتن را اینگونه بیان می‌دارد که: «افغانستان من حیث نقطه تقاطع استراتژیک قدرت‌های منطقه قرار گرفت و در نتیجه رقابت‌های بین المللی نهایت آسیب را دید.» این نهایت نگاه برون‌زا نسبت به تغییر و پیشرفت هست که مقصر این را هم دیگران دانسته و از نقش افغانستان و مردم آن هیچ سخنی به عمل نمی‌آورد.

روایت های خالی از دیانت و سکولار

در روایت کتاب تاریخ از موضوع دین اسلام روایتی صورت نگرفته است و اثری از آن در دیده نمی‌شود. مولفه دینی نه در له و نه در علیه تغییری بکار نرفته است. یعنی هویت دینی و اسلامی این کشور به جز یکی دو تا مورد در جایی پرداخته نشده است.

مساله اینست که این روایت‌ها از آنجایی که کتاب، کتاب تاریخ است و برمی‌گردند به بیان وقایعی که در یک کشور اسلامی و بر یک ملت مسلمان رفته است اما هیچ نام و اثری از اسلام نمی‌بینیم که کاملاً روایت سکولار است و حتی اینجا که می‌گوید بنیان‌گذار تمدن جدید بود هیچ تعریفی از تمدن جدید اروپا نمی‌آورد. از فحوای و لحن بیان این متن تاریخی کاملاً پیدا است که جدید بودن تمدن



اروپایی در انقلاب صنعتی دلیل کافی هست بر قبول و مفید بودن آن از سوی کشورهای اسلامی چون افغانستان.

روایت تاریخ خالی از عنصر مردمی بودن

به جزء چند مورد اندک آنهم طبق اقتضای نقل تاریخی دولتی نقش مردم در تحولات دیده نشده و از سیر رشد مردم در تمامی حیطه های زندگی شان روایتی از تاریخ به دست نمی‌دهد. زمانی که مثل دوره اصلاحات، انگلیس به طور آشکارا خودش را مسئول معرفی استقلال کشور اسلامی می‌داند و به طور نرم سلطه‌اش را اعمال می‌کند هیچ‌الگویی ندارند تا به مبارزه پردازند و از استقلال‌شان دفاع کنند.

جنبش های مشروطیت: روایت غیر مردمی

از جنبش‌های مشروطیت در این دوران چیزی خاصی را نقل نمی‌کند تنها اینکه یک حزب سیاسی بودند که از دربار و لیسه حبیبیه عرض اندام نموده بودند و مرام شان تأمین دموکراسی و ایجاد نظام مشروطیت بود. درحالیکه باید درمورد چگونگی بوجود آمدن این نقشه حرف می‌زد و عوامل اساسی در اصلاح را اینجا به مذاقه قرار می‌داد خیلی بهتر بود. مردم و نقش آنان در حکومت و ضرورت حضورشان در ساخت سرنوشت‌شان هیچ یک بیان نشده است.

تزلزل هویت و بی‌اعتنایی به خود

در روایت‌ها نکته اساسی دیگری که یافت می‌گردد اینست که در پایان نقل روایت‌ها کم‌کم نقش افراد خودی به فراموشی سپرده می‌شود و یک نوع بی‌اعتنایی به استعداد های خودی را در شاگردان نهادینه می‌سازد. «شاه امان الله از استقلال افغانستان به دولت انگلیس اطلاع داد، چون دولت بریتانیا حاضر نبود از نفوذ استعماری خویش صرف‌نظر کند و استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، در جواب نامه

فقط تسلیت نامه ای مبنی بر فوت پدرش فرستاد و از استقلال هیچ تذکری بعمل نیاورد» (ص ۷۵)

آیا اگر کسی خواست استقلالش را بدست آورد و دیگر تحت قیادت دیگری بسر نبرد، دوباره برای کسب و جلب نظر آنکس که تحت سیطره اش بوده قبلا تلاش می‌کند تا خوشنودی اش حفظ شود؟ یا او را از صاحب نظر بودن و ذی صلاح بودن در امور خود خلع می‌کند؟ اینجا نشان گر این مطلب است که هنوز استقلال به معنی واقعی کلمه دریافت و استرداد نشده و این استقلالی را که راوی بیان می‌کند نوع وابستگی با رنگ و لباس دیگر و جدیدی هست که نمایان شده است. این یک تناقض و پارادکس واضح است در نقل و پردازش مساله استرداد استقلال در این بخش از تاریخ.

شیفتگی به غیر

درس بیستم: سفر اروپای امان الله

با این بیان که در صدد القاء حس شیفتگی وافر نسبت به غرب هست که الا و لابد باید نظر آنها جلب شود چون آنها خیلی پیشرفته و قدرتمند هستند.

با این بحث روشن است که دیدگاهی را در دانش آموز منتقل می‌نماید این گونه است که: آری به تنهای افغانستان نمی‌تواند مستقل باشد باید کشور بزرگی و قدرت مثل انگلیس او را بپذیرد این یعنی استعمار را آنگونه که در اهداف فصل خاطر نشان کرده بود ماهیت اصلی سیاست استعماری به دانش آموزان معرفی نموده است و واقعیت امر را پنهان نموده همچنان افغانستان و شاگردان را متکی و وابسته معرفی می‌نماید یافته‌ها نشان دادند که استقلال را در این کتاب مشروط به وجود کشور های استعماری در منطقه دانسته، تنها امتیازی که افغانستان بعد از استقلال و قبل از آن دارد انتقال از دوره کهن به نو است. به این معنی که این بار با قرار گرفتن کشور در فاز مدرنیته، سرآغاز یک وابستگی جدید به غیر و



شیفتگی وافر نسبت به آن بود.

نیز در این روایت‌ها از مردم افغانستان کمترین بحث شده است طوری که نقش مردم در استقلال و اصلاحات ایجاد شده در طی این سالها به صفر رسیده و حتی یک عمل کوچک هم به آنها نسبت داده نشده زیرا استناد همه فعالیت‌ها به غرب بوده است که به نتیجه کلی یعنی به معنی واقعی کلمه به تزلزل هویت منجر شده است.

نتیجه گیری

مساله هویت داشتن و عزت نفس داشتن در مسیر زندگی امر مهمی است اگر هویت و عزت نفس نباشد کمترین عملکرد را در حیاطمان خواهیم داشت.

افغانستان در قرن حاضر اوضاع به شدت بغرنجی را در تمامی عرصه‌های حیاتش سپری می‌کند. دریغ از وجود یک فردی که در این مسیر قدم مثبت گذاشته باشد. اما چه بسیار افرادی را دیده‌ایم که در موقعیت حساس و سرنوشت ساز به جای کار روی پیشرفت و عزت مندی کشور در جهت به وخامت کشیده شدن هر چه بیشتر این ملت و کشور قدم برداشته اند.

لذا پژوهش حاضر از تحلیل بخش تاریخ معاصر کتاب تاریخ با تاکید بر رویکردهای تغییر به نتایج زیر رسیده است:

۱- کتاب تاریخ در مراحل انگزیش، گزینش و پردازش وقایع و عوامل را تک عاملی دیده و همه اتفاقات را منوط به بیرون می‌داند که نشان دهنده نگاه بیرونی نسبت به تغییر است هیچ دیدی نسبت به عوامل درونی ندارد.

۲- روایتی را که در کتاب تاریخ نقل می‌کند کاملاً روایت حکومتی است و از نقش مردم در دوره‌های مختلف صحبت به عمل نیامده مگر اینکه در ضمن نقش شاهان لازم شده باشد که پردازد در غیر این صورت به طور مستقل به نقل اتفاقات و وضعیت مردم و سیر رشد آنها بحثی نشده است.





۳- درارتباط با تحلیل نوع رویکرد های تغییر؛ آن رویکرد اساسی که اکثریت روایت ها و نقل تاریخی با توجه به آن پردازش شده است رویکرد استعماری و برونزا است که از بین انواع رویکردهای اصلاح گرا و انقلابی و محافظه کارانه اکثرا روایت اصلاح گرایانه است و مگر چند جای محدود محافظه کارانه بوده است.

۴- دراین کتاب استقلال به معنی وابسته‌گی تام به شاگردان منتقل شده است، یعنی گذار از استعمار کهن را گذار از عصر استعمار تلقی نموده و بعد از استرداد استقلال دوباره حکومت داری خوب را همانا حکومتی دانسته که بین ابر قدرت شرق و غرب موازنه را حفظ نماید.

۵-روایت تاریخ کتاب درسی به عنوان روایت جامع و کامل در سطح کشور افغانستان بشمار می‌رود و این روایت هم خودش وابسته است و هم نگاهی را که نسبت به تغییر و تحول در افراد مخاطب ایجاد می‌کند کاملا وابسته و استعماری هست.

۶-دوره امانی آغاز استعمار جدید و بعد از آن در افغانستان است که بطور نرم درصد سلب استقلال، هویت، شخیصت و امتیازات یک ملت می‌پردازد که دقیقا مولفین کتاب روایت این دوره را هم، در همین راستا تدوین نموده بودند.

۷-در روایت تاریخی کتاب، دین اسلام به عنوان یک امر حاشیه‌ای و غیر ضروری در مقابل تمدن غرب و فرهنگ جدید به عنوان اصل اساسی مهم در رشد و انکشاف ملت افغانستان محسوب شده است. تاریخ با توجه به هدف عبرت گیری و آینده سازی برای یک ملت آینده ای را که به چشم افراد و آحاد ملت افغانستان به تصویر کشیده است ملت وابسته، فقیر و به قهقراء رفته و در مقابل دشمنان آنرا پیشرفته و متمدن نشان داده است.



۱. زراعی نژادغلام حسین، (۱۳۹۵)، استعمار فرانوا، شماره ۶۰۰.
۲. زراعی نژاد، غلام حسین، (۱۳۹۵) خرداد. استعمار فرانوا، شماره ۶۰۱، فلسفه و کلام : درسهایی از مکتب اسلام.
۳. شکاری عباس، خدادادی مهدی، (۱۳۹۰)، کاربرد اصول و معیار های سازمان دهی محتوا برنامه درسی تاریخ ایران و جهان در دوره متوسطه، مجله علمی «پژوهش های برنامه درسی» انجمن مطالعات برنامه درسی ایران. دوره اول شماره دوم.
۴. حدادعلوی رودابه، (۱۳۸۶) عبداللهی احمد، احمدی امید علی، بی تا، برنامه درسی پنهان پژوهشی در یادگیری های ضمنی مدرسه.
۵. قیاض انوش ابوالحسن، (۱۳۸۹)، ناکارآمدی ارزش زدایی از روایت تاریخی، دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ نگاریدانشگاه الزهراء، سال بیستم، دوره جدید، شماره ۶، پیاپی ۸۶.
۶. بشیر حسن، (۱۳۸۸)، گفتارهای دوباره فرهنگ، ارتباطات و توسعه، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۷. عرفانی رضا، ملکی حسن، علی پور میکائیل، سال ۲۵، دوره جدید، شماره ۳۵ تابستان (۱۳۹۶) بررسی جایگاه عناصر برنامه درسی در دیدگاه پست مدرن و نقد آن از دید گاه مبانی تعلیم و تربیت اسلامی.
۸. هاشمی سید احمد، خدابخشی صادق آبادی فاطمه، بیتا، برنامه درسی پنهان و نقش آن در مدارس.
۹. ولایتی علی اکبر، (۱۳۸۹)، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم دفتر نشر معارف.
۱۰. فتحی و اجارگاه، کورش؛ شفیع، ناهید (۱۳۸۶). ارزشیابی کیفیت برنامه ی درسی دانشگاهی (برنامه درسی آموزش بزرگسالان) مطالعات برنامه ی درسی، (۵) ۱-۲۶.
۱۱. فتحی و اجارگاه کورش (۱۳۸۹). اصول برنامه ریزی درسی. چاپ هشتم، تهران: ایران زمین.
۱۲. فرمپینی فراهانی، محسن (۱۳۷۸)، فرهنگ توصیفی علوم تربیتی. تهران: اسرار دانش.
۱۳. نیلی حمد آبادی، محمد رضا؛ نصرافهانی، احمد رضا؛ شریف خلیفه

سلطانی، مصطفی؛ مهر محمدی، محمود (۱۳۸۹). الزامها و پیامدهای اجتماعی برنامه ی درسی پاسخگو در آموزش عالی (مطالعه ی موردی: دانشگاه های دولتی اصفهان). جامعه شناسی کاربردی (پژوهشی سابق)، ۲۱(۲).
۱۴. فهیمی؛ محمد ظاهر. (۱۳۸۵). افغانستان، ضرورت بازنگری در نظام تعلیم و تربیت (معارف)، جامعه فحوا، سال اول شماره دوم.

